

بدست ابوالحسن درست کرده مبارکباد دادند و روز شب گشت بوقت یکپای من وزیر آمده خود آنحضرت
 ابوالحسن را نیز و خود امیدوار نشانیدند که بهین از پرده غیب چه در جلوه ظهور می آید القصر چون سلطان
 عبدالعزیز قطب شاه حکم تیاری شادی فرمود و رسم ساختن و حسابندی نیز بوقوع آمد سید احمد و زوجه اش
 مستوسلان و نزویگان همه با خنجرهای بران بستند اگر فتنه منتظر آوازهای شلک توپهای قلعه بابت
 خوشوقتی او ای رسم نکاح میدادند که شستند با مینعی که بجز و شیندان آوازهای توپها خود را جویهر کنند
 چون این خبر باد و دختر سلطان سید او نیز با مستوسلان و نزویگان خود همه خنجرها بست گرفتند که
 هرگاه خبر جوهر دختر کلان و داماد کلان در رسیدن مضایقه خود را جویهر کنیم تانی الحال سلطان دختر خود
 و داماد خود را گرفته خوشنودیه نامید دختر خود که عروس بوده از مینعی مطلع شده گفت بگاہ در دوشیره من
 خواهند که خود را مالک کنند پس خوشنودی شادی من و زندگی من چه لطف دارد او هم خنجر بست منتظر او شد
 با آواز نشست اجناریان محل چون خنجر منصل سلطان رسانیدند نهایت معنطرت متحیر گشتند با وزیر او امر
 مصلحت نمود همه حاضر کردند که سید احمد را بهر آن خونریزی دادند که در آن و خون تمامی محلات بخین و
 با اینهمه رضامندی دختر که ام فائده دین نسبت منزه خواهد بود و داماد دیگر بهم نمیرسد سلطان فرمود که
 درینوقت ضرور مرید لایق اینجا باشد از کجا حاضر آرم مجموع امر او وزیر یکدل شده غرضش بود که ابوالحسن
 در قرابت قریب سرکار است و بهر صفات لایق و موصوف از وی چکس بهتر نیست مناسب همین است که شاک
 الیه را فرزند فرزند از آنجا که توجیه باطنی حضرت شاه را جو صاحب در دل سلطان اثر کرده بود سلطان
 نیز مینیه از گوش بر آورد و قبول فرموده فرمود که بلد او را حاضر سازند با لکی فاضله خود در جناب آنحضرت
 فرستاده و تمامی مراد ارکان دولت همراهش شده اند آنحضرت حضرت کنایه تعلقه بردند و غسل کنجی
 بعمل آورده پوشاک فاخره عروسی با جواهر اعلی پوشانیده مهره مروارید زربار بالای سرش بستند به تبرک
 پناه و علما و فضلا عرض فرمود که صیغه عقد خوانند چون رسم عقد منعقد گشت امر او ملوک و اعیان حضرت

بهادر کبیر بالا ای رسته فتح دروازه حیدرآباد و دیگری مسجد متصل کمان دروازه دولت خانه شاهی که درین زمان بشیر دل مشهور است و در مسجد مذکور به حج رفتن سید صاحب خلف شاه اعظم صاحب مشهور عالم اندوکر ایشان خواهد آمد مدتی بتدریس بحج پیش پرداخته مشهور روزگار شده و ولایت حیات نموده الحال فرزندان مرحوم مقیم تقدس اندوان را بعصر همواره در کار خیر و خیران ناکند او پیر دانت طفلان صغیر عزبا و کند ایندن پایه و تمیز کار و انسر و خیرات ارباب استحقاق و نذر و نیاز بزرگان غیر مساعی همیلا میفرمود و یکتای روزگار خویش بوده از ان ایام تا حال دیگری مثل ایشان بوجود نماند اما جناب حضرت بخشش بیگم صاحب قبله که هزار وجه آنجناب را بالای ایشان تفویض است احوال آنخند و عالم در ذکر سر آرای حضرت غفر انما ب سیر نظام علیخان بهادری صفا ه ثانی ب تخریر خواهد آمد انشاء الله تعالی

ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن ثانی شاه داماد سلطان عبدالرشید قطب شاه

چون سلطان عبدالرشید قطب شاه سیر سلطنت فانی را گذارسته مشوجه عالم باقی گردید اعیان دولت فاکان سلطنت بسبب اینکه دیگری وارث تاج و تخت نبود با اتفاق میر مظفر که در آنوقت امور کار وزارت بوده بود از داماد بر سر دولت قطب شاه بنشانیدند و او در استمالت امر او و زرا کوشیده به میر مظفر فرمود که فرد گو شواری خزانه عامه حاضر سازند چون بلاخط آوردند بران فرد و تحط نمود که خزینه عامه را چهار حصه باین علی السویه تقسیم کنند یکی برای رضای جناب قدر الهی فی سبیل الله باین استحقاق رسانند که خوشنودی او تعالی شانزگردد و حصه دوم برای سپاه پیشگی دهند که فارغ البال بگوئی سرکار حاضر بوده تا جان بکار سرکار درین ندارند و حصه سوم برای عبیر و عشرت است و حصه چهارم برای عمومی خزانه و خزانه باشد که خالی بودن خزانه بادشاهان بی اعتمادی دولت است میر مظفر عرض کرد که در مملکت دکن بادشاهان همیشه مجاورد و مجاورت نمایند اگر خزانه و سرکار موجود نباشد کار سلطنت و سپاه چگونه سر انجام سرداده شود و طمانیت سپاه فواج بر قاهره بچطور باشد سلاطین سابق برای همین امور خزانه را بحفاظت داشته رفته اند که روزی بکار خواهد شد

سلطان ابوالحسن جواب داد که بادشاهان سلف خزینه را بحفاظت داشته رفته اند و ما همراه خویش خواهیم بود پس در یک صد خزانه عمارت چار محل پنج هشت لک پیر بالای جویدار موسی با حدیث در آورده جشن با ترتیب داد که پنج شش آن جاه و ششم نذیره و بیچ گوشتی آن تزک نشینده بلکه حرف بر مردمان هفت کشور است معینا آنچه که اخراجات عیش و عشرت و سلوک با خلائق سلطان مذکور نموده مشهور و معروف آفاق است همه در همین یک صد خزانه است گویند روزی حضرت شاه را جو صاحب قدس سره یک تار بدست فقیر خود داده فرمود که این تار را در بست رو بروی خویش سلطان ابوالحسن خورائیده حاضر شود فقیر چون تار را آورد سلطان مذکور در خواب قیلوله بود هرگاه بیدارش کردند تار از دست فقیر بدست خود گرفته بر سر و چشم نهاده چون تار را تکان داد چهارده دانه از سنگافتن بیرون برآمد آن دانه را خورد و فقیر گفت که حسب الحکم دانه ها خورم و حکم پروردگار بجای آوردم بعد بیداری تمام دانه ها خواهم خورد هر چند فقیر تشنه و نموده که حکم حضرت برائے خورائیدن دانه های تمامی تار است و تقیید بلیغ فرموده اند ابوالحسن را با الحاح و النعام و اکرام روانه ساخت فقیر کیفیت مفصل بنجاب آنحضرت عرض نمود آنحضرت نهایت عطف کرده فرمودند خواسته بودم هر قدر دانه ها که دین تار هستند آنقدر سالهای دراز سلطنت در خانه ان او باشد چون تقدیر چنین است زیاده از چهارده سال حکومت نخواهد کرد آنچه پیشتر با و سیرا و سلوک با خلق الله سلطان ابوالحسن کرده و فتری باید که تجرید در آید و نیز کیفیت مناقشات و محاربات فیما بین سلاطین و کن خصوصاً در میان سلاطین قطب شاه و بادشاهان تیموریه و برباب انتزاع حکومت و کن علی الخصوص در مقدمه حیدرآباد که بوقوع آمده است از کتب مبسوطه مفصل هویدا میشود چون جمال برای اختصار منظور بود بارقام آورد آورده اند که هرگاه عبدالمعز پنی و نست خان افغانان مدوی و هزاری قلعه محمدرنگر برای تقلیل تنخواه خود ما که سی هزار روپیه بوده نمک حرامی را کار فرموده دروازه خرد قلعه مذکور را بر مردمان او رنگ زیب باوشاه کشاوه بوقت نگر که یکپاس مانده بودی هزار ملاذبان بادشاهی را با شترانده محمد اعظم شاه اندرون قلعه گرفت و این خبر

سلطان ابو الحسن ثانی شاه سید فرمود که سر و اوان تو پها سو قوت نماینده و احدی قصه ز غار با من و کنز مگر
 عبد الرزاق الماری بادت خود و مو سپهر خویش آنقدر جنگی که سدی تخمین و آفرین از سر و و با سپهر
 همان رسید و زخمهای سجد و نهایت برداشته بر خاک سرخروئی افتاد و مردمان او او را بحال نماند بر دست
 سوار پالکی رو بر مردم شاهای اندرون خانه اش برند شهزاده بر احوال خود را فرمود که معالجیه بودی نماینده
 اما سلطان ابو الحسن خبر ورود عظم شاه شنیده پالکی سوار رو بر شهزاده مذکور آمده سلام بقیود آداب
 آورد و عظم شاه دست بر سر خود گذاشته سلام گرفت سلطان ابو الحسن نزدیک تر آمد که تسبیح مر علی
 خود داشت نذر کرد و گفت شعری که سبزه است تحفاد و پیش به چه کن بی نوا همین دارد باشد
 فیه قبایل فرمود بعد از آن چون نزدیکتر آمده دست خود بالای گردن خوش سوزی
 ره بود و کلام میگردید و سخن شهزاده آواز داد که با ادب و تفاوت باشد شهزاده عظم شاه
 سب طاعت نسبی ملاحظه کرده فرمود که خاموشی مودی از عذاب الهی معیتر می که این شش است بهر نسبی
 استاده باشد منع نیست که سلطان است دین انبیا و از غم باو چنانکه سلطان ابو الحسن عرض کرد که طبع
 معمول خاص و حاضرت سلطان مذکور از شهزاده موصوفت اجازت چیز خوردن طلبیده حضرت مال
 نمود امانت خان و دیانت خان امیران بادشاهی همراه شده یکی در خوردن طعام شریک شد و دیگر سب
 ندانسته سوال کرد که درین وقت همان پراشوب است چگونه خست لطعام شده باشد سلطان فرمود همان
 من بعضی الهی بزرگان مالدی دین و یا اوقات خود را بحال عزت و ثروت که بسر برده اند پوشیده نیست
 چون نوبت بن معای رسید چهارده سال قسیمیکه گذشت بر همه خلق الله نیز ظاهر است از آنجا که تقدیر حسن
 بود یعنی امیر طویل القدر حکومت اینجا بخوبی خلیفه عادل که به صفات موصوف است در آرد ازین چه بهتر پس
 خوردن غم و الم هیچ فایده ندارد بلکه از خلاف خواست عالم علوی و نارضا مندی عرضی از روی جلش
 محض سفلی و گنگاری ظاهر میشود اما اوقات معای که معمولیت از آن هم در گذشتن کفران نیست الهی

متصور چون خلیفه زمان ماول است کار با هم سهل دیانت خان بر اعتقاد سلطان تحسین منور بود از ان از
 محلات خود هم خدمت شده سوار پالکی گشتا لویپ و خل لشکر باوشاهی گردید کار گذاران عالمگیر متصرف
 کارخانجات شده غیر محلات سلطان ابوالحسن و اسباب ایشان بالائی هر دست تصرف دراز کرده
 بعضی پرده منتز و نیز ناکم بادشاه سپین بود که متعز حال ستورات نشوند آنها را بر حال شان و گذارند گویند
 در اثنا راه لطفی چهار سال که در پالکی همراه سلطان ابوالحسن نشسته بود از تشنگی آب خواست در آنوقت
 آبدارخانه کهجا هم میانش یک پیاله آب ز سقا باز گرفته اندرون پرده پالکی دادند سلطان ابوالحسن دید
 که هیچ نزدیک نیست آینه الماس که در حلقه گوش طفل بود بر آورد و پیاله آب نداخت او بال پنجاه هزار
 پیپه بود و رنگ زیب گفت که در هزار روپیقه مذکور داده آینه را داخل سکار نمایند چون پالکی رسید چند روز
 در شیر بخت و آنروز قلعه دولت آباد محلاتش نمود پس در سنه یک هزار و نود و هشت هجری انتقال دولت
 قطبشایر بخاندان عمیر صاحبقران کورکان گردید تا اختبر و ایا اولی الا بصائر تقسیم سالهای عمر سلطان
 که کو نیز از جماع عیالات است چهارده سال در عالم طفولیت و چهارده سال در خدمتگذاری پر خود چهارده سال
 در خدمت انعمانی در دولت و چهارده سال در خدمت عالمگیر بادشاه در دولت با دجله پنجاه و شش سال باین تقسیم
 با خدمت پر گویند و در قلعی دولت آباد از خواب شد که جناب حضرت امیر امین مظهر العیالی علی ابن ابی
 طالب صلوات الله و سلامه علیه میفرمایند که ابوالحسن در دست آورد از پیشینه و ولایت حیات میکند که احدی به غیر
 بخیرشس پر از علی الصباح که پیشینه بود قلعه را در دولت سلطان ابوالحسن بطلب حاضر گشته عرض کنانید
 که فدوی از جناب مبارک معارف رضوی چیزی حکم شده است سلطان ابوالحسن در جواب قلعه را مذکور
 از اندرون محل کهنه فرستاد که آن پیشینه آینه است چون پیشینه دیگر آمد علی الصباح خبر حلت سلطان
 ابوالحسن تاجی شاه شایع گردیده خلقت را از شنیدن این را زنهان و مرتبه سلطان سعادت نشان حیرت
 افزو و سبحان الله سلاطین سعادت در باطن هم همچو سبذول الطاف غیبی بودند

تخت بنی پرغان نماینده و آتش بازی نیز حاضر باشد پس بوقت شب برآمد و ملاحظه فرمودند و العاقلها و او نیز مشهور
 ترست که این دوازده هزار ساطی و چولی بطاش از یک تو شکانه پادشاه عالی همت سلطان ابوالمحسن تانی
 شاه همت گشت پس بركات دیگر کارخانجات از همین معنی قیاس و دریافت باید فرمود و صرح بهین تفاوت
 روانگی است تا کجا به چون بت سلاطین قطبشاهیه صادر و پایانی نیست و مراد این مختصر صرف اظهار
 علیه همت دولت خدا و ادبی زوال خاندان عالیشان اصفیادوم الله اقبال و عمره و سلطنته منظور است
 دانسانه منی حیرت افزای چشم و گوش همانیان توان گشت باید بهین بیت اختتام نمود بیت دنیا همیشه و کار
 دنیا همیشه + ای پنج برای پنج بر پنج پنج و السلام علی من اتبع الهدی طرف همت خدا و خاندان
 اصفیه نیک از وقت حلت سلاطین قطبشاهی و انتقال دولت ایشان بخاندان تیموریه گاهی فاتحه سالیانه
 سلاطین قطبیه هر چه عمل بعمل آمده گنبد را بهر که بخت لکوها روپیه تبریر درآمده و سرسری اشجار و دوسپی
 انهار آنجا آفت خراب شده که کلالان خزان خود را در میان بسته زندگانی خویش مسکین و ند هرگاه بندگالغالی
 حضور پوز بادشاه حق آگاه جوان نخت پیر تدبیر ناصر الدوله اصفیاه آد امر الله اقبال و عمره و خالد الله بلکه
 و سلطنته و دوانته بکمال اشتیاق که واقف بر تمامی احوال ایشان هستند برای فاتحه رونق افزا شدند بسیار
 بسیار تا سفرها فرموده حکم بمانطاع عالم مطیع خود و بعد و آوردند که حفاظان و خادمان و فرشتان خاکروبان
 متذکره و ما در هر گنبد مقرر شده ممو کار باشند و هر روز قرآن خوانی کرده فاتحه بنام سلاطین مرحوم مذکور
 میداوه باشند همذاسو این فرش هر جا غلافهای عمده از طاش و کم خاب و مخمل و اطلس و سقر لاط متذکره
 تیار کنانیده فرستادند که قبور سلاطینان منی برهنه نباشند و نیز تباری خیابان و اشجار و انهار کنانیده
 باغبانان و غیره متعین فرمودند که بوستان و چسپ از سابق زیاده تر بوقوع آمد و دو صدر روپیه ماهوارها
 اینها از سر کار مقرر کرده که با استصواب فتح الله بیگ خان بهادریضیب یا جنگ خاندانان ماه ماه میرسد و
 دیگر دو روپیه روز را ماهوار مقرر یافته هر روز لغیر با و فقرا طعام لذیذ میخورانند و همیشه برای فاتحه

رونق افزا شده اشرفیای آن محرمت میفرمایند و سوای این زرقه بقا تا سالها هر یک از ایشان که عبارت از عرس است خود متوجه شده عنایت میکنند از تقدیر و تعالی عمر و دولت باو شاهان روی زمین بجز الطاف خویش شهنشاهان فیض بر ما که خدا شناس و حق دان و منبع حسنات است دیگر تعمیر چارنار که نهایت شکست و یخیز و افتاده بدینیت شده بود و آنحضرت از سر نو نو بزرگوارینده روح سلطان محمد قلی قطبشاه را خوشنود فرمود چنانچه درین سال که سنه یک هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری است اندکی تعمیر باقیست انشاء الله تعالی قریب با تمام میرسد اگر چه اراده پر کیمه او رنگ زیب بادشاه بر آنند ام چارنار هم مقرر شده فرمودند که این عمارت بیچ معنی ندارد و صور فیلان و شترهای خواره حوض که محض تپ پستی است اینچ بر کنده بر اندازند و اینک نام و نشان سلاطینان قطبشاهیه صلا و مطلقاً در جهان نماند چون مردمان حق شناس عرض کردند که بالای این عمارت بسی عبادتگاه معبود حقیقی است سر فرو کرده خاموش گشت و ایزد توانا بالعکس اراده اش بدست بادشاه حق آگاه از سر نو نازده کنانیده نام آور ساخت تا عمر و دولت بانی مبانی صاحب تعمیر جدید روز افزون

باشد و نیکنامی اش در بیج سکون مشهور آفاق گردد

باب دوم در ذکر سریر آریان دولت اصفیه

ذکر سند آرای نواب مستطاب علی القاب خورشید رکاب منقرتتاب نظام الملک اصفیاه طاب ترایه ذات قدسی سما آن منبع خویهای صوری و معنوی از تحریرو تقریر بر بیرونست از آن جایز هزار یکی و از بسیار اندکی بقلم حقیقت رقمی آید جدادری نواب مخبر حمده الملک المہام سعد اللہ خان است که تا دم زندگی بوالا خدمت وزارت کل و منصب جلیل القدر هفت هزار و هفت هزار و در پیشگاه عالیجنرت شاهجهان بادشاه سرفراز بوده و جد پدری آن قدسی صفات عابد خان مرحوم است که پدر بزرگوارش عالم شیخ مفتی ای سمرقند بوده عابد خان مغفور در سال ۱۰۰۰ هجری و نهم صاحبقران ثانی بنیاد آورده بلازمت سرفراز گشته بزیرت حرمین شرفین و از گردید بعد مراجعت در سالک ملازمان عمره شهنزاده محمد اوزنگ زیب منسلک گشته تزدوات نمایان بطور آورد

۱۰۰۰ هجری خورشیدی در سال ۱۰۰۰ هجری قمری - ۱۰۰۰ هجری قمری در سال ۱۰۰۰ هجری قمری - ۱۰۰۰ هجری قمری در سال ۱۰۰۰ هجری قمری

پس از جلوس خلد مکان بقولین صدارت کل صد نشین شد بعد از آن بخطاب قلیچ خان منشی بزرگ وزارت مختصا
 یافت بست چهارم بیج الاول سنه یک هزار و نود و هجری در محاصره گوگنکندره بزخم گول توپ حجت حق پوست مدفن
 شریفش متصل قلعه مذکور بقبره قلیچ خان مشهور و موجود است خلف احمد شش سیر شهاب الدین دیده و حال اقام
 کشتکداری قیام دشت و سال بست بیوم سبب رسانیدن خبر خاقان حسین علیخان عالمگیری از دره کوه پر شهاب
 و جبارانند از منصب و خطابانی و عنایت فیصل و ترکش خاصه بمن مرتبه گشت سال بست چهارم هنگام طفیانی
 بیشتر سزاوه محراب کبر کنی شده بود از بزرگی خود بعبودت قلیل از منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب
 غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ اوج پیمای مراتب علیا گردید و در جلوی تزدوات نمایان فتح بجای آور
 بافرایش فقره فرزند احمد بنی ریوزنگ بر القاب سابق تارک عزت آسمان برایتد و ابتدای جلوس خلد منزل
 بصوبه اگر گجرات معمور شد و همونجا در سال چهارم بزنگانی طبعی در گذشت نشن او را بدلی برده متصل احمد دروازه
 در مقبره و خانقاه بنا کرده او در فون ساختند خلف احمد شش نواب منفرد تمام است نام اصل آنجناب
 میر قمر الدین سال ولادت سنه یک هزار و هشتاد و دو هجری چون لمعان خورشید شادت و کامنگاری از افق آن
 والا مرتبت میدرخشید و در کتوزانی بخطاب حسین قلیچ خان منصب چهار هزاری چهره مراد بر افراخت پس از
 ارتحال خلد مکان از پیشگاه خلد منزل بهادر شاه بخطاب خان و از خان بهادر و صوبداری او ده و فوجداری
 لکنو و غیره مقصنی المرام گردید و چندی ترک منصب فرموده در دار الحکومه شاهجهان آباد کناره گرفت
 در سنه یک هزار و یک صد و بیست و سه هجری همین خلف خلد منزل جهاندار شاه از تخت بر افتاد و در عهد محمد
 فرخ سیر اول سال جلوس بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و صوبداری
 دکن بمورگشت سال بیوم که صوبداری دکن بسید حسین علیخان امیر الامرا القولین یافت آنوالا مرتبت از برتری
 اعیان دربار تقرب فوجداری سنبل و مراد آباد و بتادیب زمینداران کوهستان سواک با توپ بلخ جنگ
 روانه شد هرگاه فیما بین بادشاه و سادات هوار مخالفت آماده شد و محمد فرخ سیر از تخت بر افتاد شاهزاده

رفیع الدرجات و رفیع الدوله نیز در عصر قلیسل از عارضه درگذشتند و در عهد محمد شاه آبخناب بصوبه باری و مالوده
ممنوع بوده از سود مزاجی ارکان سلطنت بعزم شمشیر و کن از او چنین سال و دویم جلوس فرودس آرا مگاه محمد شاه
طالب سنه بکنیز او یک صدوی و دو و هجری در عین بزرگمال ملک الواطلی کرده از زبدا و اکبر پور گبر که چون
قلعه سیر را مغرب خیا م نمود و آن محکم اساس را بحکمت عملی از طالبان قلعه دار گرفته برای گذشتن صابزه
خز و سال و پردگیان عصمت حصال پست آورده غازی الدین خان بهادر نصیر جنگ و میر محمد خان بهادر
ناصر جنگ را در قلعه مذکور گذشتن پنج ضرب توپ را خمیر و توپخانه رکاب فرمود و از آنجا در سل باغ
دارالسرور برهان پور نزول زیات گشت محمد نور خان بهادر قطب الدوله ناظم برهان پور بلا امت پیوست دین
اثناء آمدن رسید دلاور خان بخشی فوج امیر الامرا که تحریک آواز پیشگاه سلطانی باجمیت کثیر برای مجادل
و محاربه نواب موصوف تعیین گردیده بسبع و الماریه سیزدهم شبان سنه مذکور در سوادرتن پور جاوید سکار
سنه یه دوازده گروهی این طرف دریای زبد العاق فریقین واقع شد رسید دلاور خان قتل رسید لوی
نصرت بجانب برهان پور بر فراشت هنوز جراحتهای مبارزان اندمال نیافته بود که سید عالم علیخان همشیره
زاده امیر الامرا جلوریز از لونگ آباد بمقابله جیش مضبوط یافت هر چند آن عالیجناب فصیح شفیقانه
فرمود و من نشد ناچار استمد او از درگاه دلاور توانا خواسته بفتح آن پرداخت و ظاهر قضیه بالا پور تعلقه پامان
گهات صورت بر ایا ششم ماه شوال سنه مذکور تلماتی فتنین دست داد قطع بلا باز به گامه آرائی شده در گریل
خون وشت پیمای شده پس از دو سو تیغ در هم نهاد به زره دیده از بیم بر هم نهاد به عالم علیخان نیز از غیرت
ذاتی در عین محرک از پا در آمد ششعر بگیمی است تا رسم فتح و شکست به چنین فتح کس را ندانست دست
پس الویه غریت بصوبه نجسته بنیاد افراشته بعز نزول رونق تازه بخشیده و انتظام جهام ملک ملت کوشید
امیر الامرا الغل در آتش کشته باد شاه را متوجه مهم دکن گردانید مقتضای التقدر یضحاک علی التدریر
ششم ذی الحجه سلور در نزول توره که از فتح پور سیکری سی و پنج گره غربی و قست امیر الامرا با اشاره

محرم سنه یک هزار و یک صد و سی و هفت عجب روز جمعه با سعد خان و سعید خان پسران خود تقبل سید محمود ممالک
 و کن از آب نرید اما آتھای مویه بجا پور و حیدر آباد که بریای شور و پیوسته بقبضه اقتدار در آمدن و احوال محمود خان
 و عمار الله خان پسران مقتول زخمها برداشته نظر بند شدند خود بدولت سمت حیدر آباد منت منت فرمود
 جلال الدین محمود خان که بنیابت آن عزیز لایقنا بسو باری حیدر آباد می پرورخت کتاره گرفت و بخواجہ
 احمد خان پسر بزرگ عماد الملک بااحمال و اطفال با پرورگیان حرم گبولکن تزه پناه برده با اتفاق حیدر
 خواجہ سرفراز فرام آوردن جمعیت مصروف گشت تا آن که بریای موسی منسوب حنیام شد آن جناب تسخیر قلعه
 گو لکن تزه بروقت دیگر دانسته فتح قلعه نمود و از آنجا حیدر آباد آمد و خواجہ احمد خان را نیز از قلعه منظر
 ساخته بلازمت در آورده منصب شش هزاری چهار هزار سوار و شصت خان بهادر را و خواجہ محمود خان
 را منصب پنج هزاری سوار و خطاب ساررخان بهادر حامد الله خان را منصب دو هزاری یک هزار
 سوار و خطاب بهادری سرفراز فرمود و آنجناب همیشه خود را باز و دلج حامد الله خان بهادر در آورده
 عداوت محبت بدل ساخته و باقی مانده مانیز مورد الطاف گشتند و عمل امیر الممالک صلوات جنگ بهادر
 خواجہ محمود خان ب خطاب مبارز الملک غالب جنگ نظامت حیدر آباد مباحی شد بعد انتقال او حامد الله خان
 بهادر خطاب مبارز الملک و دیوانی سرکار عالی اوج پچای ترقی شده ورق هستی در نور دید و
 حالت تحریر در عهد خدیو حق آگاه بنده کالغالی ناصر اول آصفیاه آدم الله اقبال و سلطنت مطابقت
 یک هزار و صد و پنجاه و هشت هجری کبی از بنا عماد الملک مرحوم مذکور در منصب ازان سرکار بهر راه و وصه و پی
 باقی است دیگر نشانی نیست اما همیشه و علانی این محروقات در عهد حضرت غفر اناب کیچی از بنا به مرحوم مذکور خواجہ
 ابوالاماد خان برادر حقیقی خواجہ ابوالارشا و خان را منسوب بود سپهرش خواجہ ابوالفتح نیز در زمره منصب ازان
 سرکار بهر راه منت روید حاضر است مهند اجون خبر فتح بهاد شاه فرودس از مگانه محمدر شاه رسید از راه و بحوق
 در سنه یک هزار و یک صد و سی و هشت عجب خطاب والای آصف جاہ

عطای خطاب صفی‌نجاه از پیشگاه محمد شاه باو شاه هندوستان

و منصب هشت هزاری هشت هزار سوار بر بند فرمود و در سزای کبیر و یک صد و پنجاه هجری بر طبق خواست
 سلطانی آنجناب خلف خود فواید عالیجناب ناصر جنگ بهادر را با نظام و گنجینه شسته محمد نور افنده خان را دیوان
 دارالامام فرموده غایب حضور لاج النور گشت آخر بروج الاول سنده کور سعادت ملازمت خاقانی دریافتند بطای
 خلعت فاخره و فیل با ساز طلا و اسپان عربی و عراقی ممتاز گردیدند و ماه تابان را بویب غنیمت نامزوده بقبولین
 صوبداری اکبر آباد از غزل راجه سبک و صوبداری مالوا از تیسری باجی را و سرفراز گشته به اکبر آباد رسید و
 منی الیوم حسب را که قرابتی با آنجناب داشت به نیابت صوبداری آنجا مقر نمود و خود بدولت و اقبال متوجه
 مالوا شد و از دریای حین و اٹاوه و مالکپور زیر کاپی شده در ملک بندید درآمد و راجه آنجا ملتمس رکاب گشت
 بعد طی منازل در فوج به پال باجی را و با فوجی چون مور و ملخ متقابل شد و راه صیام ناپره مقابل ظهور درآمد
 درین ضمن مطابق سزای یک صد و پنجاه هجری خبر آمد از شاه شتهای یافت بمقتضای اندیشه به سلامت
 پرورختند بدار الخلا فتریده شرک وقت باو شاه گردید چون خبر رسید که باو شاه باقشونهای آراسته و پیراسته
 دار الخلا و لاهور از دیر باخان پسر شریف الدین و عبد الصمد خان گرفته خرابی بسیار نموده اراده جهان آباد دارد
 و آنوقت بنا بر مقابل فوج ناوری با اتفاق بخشی الملک لطیف منقلا نقیب شد چون تاو شاه بقصد بر بند که
 مابین لاهور و جهان آباد واقع است از جهان آباد کرده ماصلا و در رسید باو شاه هم بر آمد و فوج منقلا گردید بعد تلافی از تقیز
 و محاربات صعبه اقتضای آسمانی و بی نسبی افواج سعادت خان بران الملک سیر فوج ناوری گشت و امیر الامرا
 کرم گیرا و میدان کارزار و انتوری داده در کار و لی نعمت جان شیرین در باخت و چشم زخم لفعج باو شتا
 رسید باو شاه چاره کار برای صائب این حسب تدبیر گذارنده باو شاه صحت فرمود آنچه تدبیر استین که در صلح
 باو شاه از ان اسطو نظرت بعمل آید از کتب مبسوطه هویدا است با آنجناب شاه بان قمر و سیر سلوک و مروت
 باین فطاطون وقت که نمود از حیله و هم و خیال بیرون بنصب حبیب اللیل القدر امیر الامرای ضمیمه مراتب دیگر با آنجناب

ساخت و زمین ضمن نواب عالیجناب ناصرنگ تائب کن با غوامی یعنی کوته اندیشان جناب خود سری نمود و جناب
 از پیشکام سلطانی ترخص شده بدین سبب شهر جاموی الاول سیکندریا و یک صد و پنجاه و چهار حصہ در سواد
 نخست بنیاد فیما بین مقابلہ رود و تفصیل آن در ذکر احوال نواب عالیجناب خواہد آمد بعد ازان در سیکندریا و
 یک صد و پنجاه و شش حصہ در ملک کرناٹک را وہ فرمودہ قلعة پرنالپلی از مرز راوکھوڑا بہ ساخت ساخت
 و ملک رکاش از قوم نوابیت برگرفت و در سیکندریا و یک صد و پنجاه و شصت حصہ قلعہ بالکنڈہ از بنی منور
 خان برادر مقرب خان دکنی لقبہ اقتدار در آورده و از آنجا در چپام جاموی الاخرینہ کینز و یکصد و شصت حصہ یک
 حصہ روز و شبہ بقول خواجہ نعم خان کہ سوانح دکن نوشتہ اند و پنجم جاموی الاخرینہ مذکور و در کیشنبہ بقول
 صاحب تذکرہ آصفیہ شاہ تجلی علی در سواد برمان پور لوای غریمت بدرالملک بقا فرشتہ عشر آنحضرت را بجگہ
 آباد و وضع منورہ قریب دولت آباد پامین مرقد منورہ شاہ برمان الدین غریب قدس سرہ العزیزہ مدفون
 کرد و فوراً شد مضبوط و از آثار آنجناب شہر بناہ بلدہ برمان پور کہ در سیکندریا و یکصد و چهل و یک حصہ پیر بادشاہ
 آورد و آبادی نظام آباد اجٹک کہ بالای کتل فر و پور کہ جملی و بران بود طرح انداخت و مسجد و کاروانسرا
 آنجا و در تلخانہ عالی و پل تعمیر فرمود و تاریخ بنای نظام آباد یہ اجعل ہذا ابلداً امیناً یافتہ اند و حصار
 شہر بناہ حیدرآباد کہ عماد الملک مبارز خان شروع کرده بود و ہر قدر کہ بی کنگرہ طرف دروازہ چادرگماٹ و
 دروازہ دیرپورہ است بنیاری عماد الملک است و ہر کنگرہ در نواب موصوف با حداثت در آورده اند و خلوت
 مبارک و خوابگاہ و دیوان عام و جلوخانہ وغیرہ و در تلخانہ حیدرآباد موصوف بگلہ دروازہ خوابگاہ مذکور کہ
 بفضلو و تعالی شانہ بدولت اقبال جلوگاہ حضور پر نور است بہ تیاری آنحضرت است طرفہ طرز و نقشہ عجیب
 غریب دروازہ کلان کمائی جلوخانہ و نوپڑی مبارک را کہ مشرف بر راستہ کلان چوک در لالہ بازار بلدہ حیدر
 است کہ اگر بیرون در راستہ مذکورہ ملاحظہ فرمایند چنان معلوم میشود کہ فیصل عمارتی خاصہ بہ گز موعہ عمارت درون
 کمان دروازہ مذکورہ خواہد رفت و فی الحقیقت عمارتی نہ در خاص کہ بالای فیصل شست سوتی می بندند و از

تمامی عیال و بای سرکار نهایت بزرگ تر است بفراموشی و کشادگی تمام داخل میشود و اگر از اندرون جلو خانه مبارک بنشیند
 صیرتاً بنظر می آید که از کلاس عاری زرد خاصه مذکور یکدوره که همان بخوبی بالاتر میماند و سبب در گوشه و کنار افتادگی
 در وازه جلو خانه مذکور است و قتی که تباری در وازه و جلو خانه و در وازه مذکور پیشه جناب حضرت مغفرتاب
 در بهیال تشریف فرما شده بودند متصل جلو خانه جانب چوک مکان پوهه گر که کار شیمی میکنند بود هر چند در وازه
 و غیره فمایش او بامید واری مبلغ خطیری نمودند که جلو خانه سرکار و در وازه کلان بدست آوردند و مکان
 خود را بفرود شد هر قدر که زحمت است با شاز سرکار بگیرد و امکان بهتر کلان تر از مکان خود در هر محله خواهد
 میدمانند و او هرگز هرگز از حسی نشده گفت آبا و اجداد من درین مکان زندگانی کرده اند و حالا
 نوبت بن رسیدن نیز اولاد دارم بعد من اولاد من نفرین بر من خواهند کرد و مرا معاف دارند و اگر از راه
 زبردستی بگیرند مختارانه حکم سرکار است چون این خبر در بهیال بسع والای آنجناب غریب پرورد سید حکم عالی بنام
 داروغه و غیره شرفصد و یافت که در وازه را در گوشه جلو خانه قایم نمایند و زنده از زردی گرفتن مکان پوهه
 که نشوند هرگز هرگز معتمد امماران خواهند که در میان وسط جلو خانه که حالا موجود است در وازه کلان نصب
 سازند آن هم پسند خاطر مبارک نشد شاید همین معنی که این نقل نصفت آرا و حکایت سعادت پیرامین مشهور آفاق
 باشد چنانچه همون طور مشهور عالم است دیگر نگویند و غیره عمارت خجسته بنیاد او رنگ باو نیز محبتات آنجناب
 است در سال حلت حضرت مغفرتاب فرودس آرا مگاه محمد شاه باو شاه و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمرالدین
 خان بهادر با هم خستستی بستند میر غلام علی آرا و تخلص در یک مصرع ماوه تاریخ هر سر کن ریاست و سلطنت
 بیان فرود قطع سر کن مملکت هند از جهان رفتند و قتا و حیف سر در یگان از کف در سر به برای حلت
 این هر سیانتم تاریخ به نام شاه زمان با وزیر و آصف در بهر به این و مراد بخش آنجناب ایشان فرزند کر است
 فرود خستین میر الامرا غازی الدین خان بهادر فرزند جنگ و می نواب عالیجناب نظام الدوله امیر محمد خان
 باوزام جنگ که هر دو از یک والده بودند سیومی امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلا جنگ

چهارمی که در معنی از همه بهتر و اول توان گفت ذات معصومت آیات رونق بخش دولت آصفیه انواب استطاب
 میر نظام علیخان بهادر آصفیاه ثانی انار الله برمانه خجی امیر الامراید محمدرشرف خان بهادر شجاع الملک
 بسالت جنگ ششم معتقد الدرواحسین قلیچ خان بهادر ناصر الملک المشهور بغل علیخان بهادر بجا یون جاوه
 و صایای چند که وقت حلت انواب موصوف بنواب عالیجناب انواب ناصر جنگ فرموده اند مشهور
 آفاق است اختصاراً به ترتیب ز آمده

ذکر سنده از انواب عالیجناب میر احمد خان بهادر ناصر جنگ شهید

نواب ناصر جنگ دومی خلف نواب مغفرت آاب است ای حلت آن جناب سنا را می ریاست دکن گشته سلطنت و
 اقتدار خود در چار سو مملکت انداخت که غنیمت با از گایم بیرون نیک گذشت روز در بار ارکان دولت از
 پیشتر حرات عرض نمیکردند جنیک نواب مغفرت آاب به صفا آمد آما زیاد شاه از مهم باجی را و اعمامش کرده
 از مالوار و از اورگانه سلطانی شد نواب عالیجناب را بنیابت دکن بمساخت باجی را و با فوج بی شمار
 بمقابل پیش آمد از فضل آلهی و دلاوری عالیجناب لطیجی بجلازمت گشته نواب سرکار گمر کهون و بندیه
 باقطاعش عنایت فرمود او در سز که هزار و یکصد و پنجاه و سه کس کنار دریای زرد افوت شد در همین
 سال که نواب مغفرت آاب از دار الخلافه غانم دکن شده سلخ شعبان به برمان پور نزول اجلال فرمود عالیجناب
 مستور خان بهادر خوشگی و صفت شکن خان بهادر مجاهد جنگ را که پیشتر بمهمات خانسانان نواب میرپر دست
 بر هم صفایت بحضور نواب مغفرت آاب فرستاده ایشان کنون و معروضه عالیجناب را بعضی اقدس رسانیده
 بتقتضای شفقت پدر صوباری و از الطفر بجا پور که الکا وسیع است تفویض فرمودند عالیجناب انداده
 از منزل نظام آباد اجنڈه سامان جنمت و عظمت و افواج متعین را با بخشش الملک دکن محترم خان بهادر روانه
 حضور و الکر و خود با مسدود و مثل مصمم الدوله شاه نواز خان و سید جمال خان بهادر و عبدالعزیز خان
 بهادر و میر صفی الله خان بهادر صفی الدوله طالب جنگ که بخدمت میرانشی دکن مبادات اندوخته بود

وصف شهنشاهان مجاهد جنگ فتح ایفان و مهت یار خان و میر شمس الدین خان و چندی دیگر از بندگان
 سرکار و منصب اران بجلد آباد و وضع که در آنجا مقدمه کثرت اولیای نامدار و اقیای عالی تبار است
 رفته متذکرین گردیدین اثنا و عبد العزیز خان از عالیجناب جدائی گزیده خود را بحضور لامع النور
 نواب مغفرتاب رسانید و از بی توجی باز بگذاشت عالیجناب سید و مزاج و الارباب غوامی جنگ پیکار
 برگردانید تا اینکه عالیجناب از سمت قلعه اوزنگ گریخت یعنی ملکه شریفه فتح یاب خان سپهر نجابت حسان
 قلعه را بخار بربکاب گرفته با چهار هزار سوار نمود مستعد رزم گشته جانب نجسته بنیاد کام سعرت بر فراشت
 و نواب مغفرتاب از اوزنگ آباد بجلدوستی متصل عمید گاه بمقابل پرده خست از زود و نرس پناه نواب
 مغفرتاب سپاه عالیجناب که اکثر قصباتی و دیهاتی ناخبر به کار بودند فرار نمودند و او با چند فیل سواران
 مروی و مردانگی داده با دو صد سوار رستم و ارفیل خاصه را متذکرانده و بزنجیره توپخانه شکسته محاذی رود
 آورده و بیوقت مرست خان پنی جمع الیه پیوسته و صد و هفت گشته با چهار صد جوانان کار گزار
 پیاده شده ثبات قدم و رزید عالیجناب چون شیر غران قدم جرات پیشه نهاد و کونور جانچند مقابل شد
 محمد غاب که راجهای قبلیان نشسته بود از ضرب بند و ق بزیر انداخت عالیجناب فیل را از پای خود
 میراند و نیز اندازی میکرد و از فضل حافظ حقیقه عالیجناب از فیل محجوج بدست پدر عالیقدر در آمدش ایدان
 فتح بلین آوازه گردید نواب مغفرتاب وقت گذشتن نزد و زمینیت بارکان دولت فرمود امر و زداور
 بمیمال با اسفح عظمی که است فرمود نخستین خلوفتچ ثانیاً سلامتی فرزند از جنته ثالثاً بهادری این
 اقبال شد که از بد و شعور از نامیدش پی بود امر و ز برای العین مشاهده شد طرفه آمد بهادران او در دل سز
 جا کرده که مزیدی بر آن متصویرت القصد بعد انتقال والد ماجد شد نشین ریاست دکن شد و با عنینم ساس معیت
 نهاد و مصام الد و شاه نواز خان را که بیوانی صوبه بزار امور بود طلب حضور نموده بتقرر بیوانی سرکار
 خود که وزارت نشین صوبه دکن است سر بلندی فرمود چون نواب عالیجناب حسب الطلب احمد شاه بادشاه غریمیت

و از اختلاف در مصمم الدولہ را بنیاد بنا بہ تنظیم امور است ریاست گذار شدہ منوچہر آن بموجب شہد ہنگام حضرت انگریز نام
 نامی را با سپردہ فرمود کہ این مہر سلیمانی است کار بر خنامندی اقدس الہی کنند و بکوچہای متواتر سبقتا بہ ہزار سوار
 جزا و یک لک پیادہ و اسباب شہادتادریای زبرد اجلویر ز رفتہ سبب الحکم سلطانی بار عطف عثمان فرمود و در آن
 اثنا اخبار شورش ہدایت محی الدین خان مظفر جنگ ہمیشہ زادہ نواب علیچناب کہ بصوبداری بجا لہ قیام داشت
 بعضی سانیہ تمہین این اہمال آنکہ چون مظفر جنگ بتادیب تہذیبیگان نواح بجا لہ منوچہر کہ وید در آن اثنا
 فساد زمینداران حقیقت در کشیندہ عازم آنجا شد ہر گاہ خبر آمد آمد عالیجناب دریافت با چند افواجیہ محلی
 بحسین دوست خان کہ تازہ از دست کہوچی ہوساہ خلاسی یافتہ از شریکان محصوران باہی گذارہ شدہ بود
 و در آنجا پیش بجا آمدہ با محصوران بلاقات مظفر جنگ پیوستہ دخل در مزاج او پیدا کردہ چون از ضلع کرناٹک
 اطلاع واقی داشت مظفر جنگ را بر گرفتہ آن الکہ تخریب نمود در آنوقت از طرف نواب عالیجناب نور الدین خان
 بہادر شہامت جنگ بفرج باری و صوبہ داری آنجا قیام داشت مظفر جنگ با تفاق حسین دوست خان لوی
 یعنی بفرشت و فرسین اہم بعید متبشر ساختہ ہمت ارکان نہفت کرد شہامت جنگ سران سپاہ را جمع کردہ
 پنج ہزار سوار و فتح شہادتی میساخت آخر شانزدہم شعبان سنہ یکہزار و یک صد و شصت و دو ہجرت شہامت جنگ
 شہرت پیمانہ اہل خرد و ہدایت محی الدین خان ہمت ارکان متادم و ماہ ماہ عالیجناب از شہادت شہامت
 جنگ چون شیرازان مسافت بعیدہ طی نمودہ تقبیل تمام از شہرت ریح الاخر تا شانزدہم شعبان سنہ یکہزار و
 یک صد و شصت و دو ہجرت گری گری چنار نزول فرمود مظفر جنگ از ترس ہمت پهلپیری خواہید و در قطع
 مسافت با فوج ہراول مہر طہ محاربات شدہ تفرقہ در جمعیتش افتاد حسین دوست خان بہلپیری خزید و
 نصاری فرار نمودہ تخیر ماند بتانیہ اقبال فتح غطسے رودادہ مظفر جنگ ندہ بدست آمد عالیجناب بہلپیری
 دل نہادہ اقامت ورزیدہ ہر چند بعضی از امیران بعضی پروختند کہ این مقدرہ یکی از خانزادان سپردہ
 خود توجہ را با دشوند کہ چندان مرتبہ توجہ بداتہ نمودن و اقامت ورزیدن ندارد و اقبال کردہ فوجے

از سر کمال غم و سرگردگی محمد علیخان پسر شهاب جنگ که بواسطه شهادت و اردو پیشانی فوج صف شکن خان مجاهد جنگ میر آتش فکن و ترک طه است خان و ظفر یار جنگ نقین فرمود اینها از آتشکاری و جنگ کاری ساخته ترک طه است خان و ظفر یار خان بخار و بی نعمت سرخروئی حاصل نمودند ماه منقضی گشت هفدهم محرم سنه یک هزار و یکصد و شصت و چهار حسب نصاری بیعت مجموعی بوقت شب در عین باران شدید که طوفان نوع توان گفت بر لشکر اسلام همچون بخت عالیجناب وقت صبح صادق با اتفاق افاغنه کرنا تک خواست که بتاویب پرواز و قریل خان میل بجانب بهت بهادر خان فرود چون نزدیک فیلش رسید آن بد بخت عاقبت تک حرام که مخفی با عدا ساختن بود و ضرب بندوق که در دست داشت آن امیر سعادت تخمیر را در چه شهادت رسانید و سرش بالای نیزه کرده در لشکر گردانید و ثبوت قیامت برخواست و واقعه که بلا تاز و شه شمر لرزید فلک و شد قیامت برپا بود یک نیزه بر آمد آفتاب تابان بدمانم زدگان تابوت او را دوش بدوش بخلد آبا و رضه رسانید متصل مغفر تمام مدفون گردید میر غلام علی آزاد تخلص که استاد نواب شهید بود و آفتاب رفت ماده تاریخ او یافتند و افاغنه مظفر جنگ را بریاست برداشتند و روانه حیدرآباد گشتند و منزل ایچیوئی متصل کتبی فیما بین افاغنه مظفر جنگ نیزه کرده و درت قایم شد هفدهم بیج الاول سنه مذکور مظفر جنگ هم بزخم نیزه بخت بهادر خان بی پرو ضرب تفنگ گشته گردید و نواب مستطاب اعنی نواب میر نظام علیخان بهادر نیزه بر فضل الهی کرده متوجه خیل سمت بهادر خان گشته بیک ضرب تفنگ میر محمد حسین خان که در خواهی بود کار سمت بهادر خان ساخته فیل خود را هم آغوش فیلش نموده سزنا پاکش را بختبر آبدار از دست خود بریده بالای نیزه در لشکر گردانید و میر محمد حسین خان بختخوشی کار دست خان را که یکی از عیالش در خواهی او بود با تمام رسانید و حکم کرد و شاد و یانه فتح نواز چون آواز شاد و یانه که خاص لازم که سرکار بوده بگوش سامان دور و نزدیک رسید هم لشکر از همه جانب کرد و بفرار آورده بود و اگر فیل مبارک طاهر گشته بهای از ویاد عمر و قبائل مشغول گردیده باین ترانه مترنم شدند قطعه کلام نوباد و اسپر بلند و چشم بدانت مبادا که زند

نشسته تو بر کاخ فرخنده با و هند سران جهان جمله چون بنده با و درین اثنا دیشتری بر عارضش آن محفوظ بود
 حفظ ایزدی رسید آن را بعد قدرت خود بر آورده از همون تیر آن ناپاک را که جرأت کرده بود بخونم و ستاره
 بخونریزی اعدا متوجه شده ناموس هواخوانان را معسئون از آفات ساختن از مشاهد این جزوت ستانه
 و شجاعت مردان اگر چه تمامی اعیان و ارکان دولت دست بهیت دراز کرده خواستند که نذرتینیت
 سلطنت بگذرانند چون تقدیر چنین بود که چندی در فرمانفرمای و جلوه آرائی دولت تعویق و تاخیر باشد
 شیر جنگ بهادر جدمیر الملک بهادر که در علیه دولت آصفیه در آن ایام بوده گفت بمول سرکار بانیت که
 باوصف بودن برادر بزرگ بر او خرد را بر سر سلطنت نشاندن خلاف آئین خاندان آصفیه است هرگز
 نخواهد شد پس دست خود دراز کرده نذرتینیت جلوس ریاست اصلا بجنگ بهادر گذرانید بر طبق ایما
 مشارالیه مجموع اکابر و اصاغ و دولت نذرتینیت گذرانیده بهادر مذکور را بر سر ریاست نشاندند لواب
 شهید ناصر جنگ نام تخلص میگردد و گاه گاهی شعر فارسی می گفتند این بیت از دست شعری یوسف عزیز
 در آغوش من در آئی به بوی خوشت رسید تو بهر وطن در آئی *

ذکر چارباش آری دکن نمون غازی الینجان بهادر و جنگ بسی بسیار تقدیر

او همین فرزند لواب مغر تآب است او و لواب شهید ناصر جنگ از یک و انا نام اصلی اش میر محمد پناه است
 نسبت مصاهرت با غلاما و والد و له قمر الدین خان وزیر دولت هنگام صبی پدر عالیقدرش پیشگاه خلافت
 گذاشته بود و رفتن منظر الطاف خردانی گردیده بخطاب الای جد خود غازی الدین خان بهادر
 فیروز جنگ میان یافت بعد مراجعت والد خود بدکن منصب امیر الامرای بلن مرتبه گشت بعد شهادت
 عالیجناب ناصر جنگ خلعت صوبه کردن مخلص شده در عین برشمال باهولکر مره و رسنه کهنه از یک صد و
 شصت و پنج هجرت سیوم و یقعه در آل خجسته پناه گردید و بقصد امیر الممالک صلا بجنگ بهادر آئین

درت شکست خاقل از یزیدگی روزگار هفتم ذی الحجه متفرغ کرده فوراً جان سخن تسلیم شد تا بولش را نقشبند خان
و غیره بدار الخلاف بروند

ذکر عماد الملک غازی الدینخان بهادر حال سپهری الدینخان فیروز جنگ موم مذکور ثانی

ازی الدین خان بهادر حال عماد الملک سپهر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مذکور نام اصلی اش شهباب الدین
ست دختر زاده عمادالدوله قمر الدینخان بهادر وزیر چون پدرش بوقت آمدن دکن هشت ساله برای تربیت
زوالی منصور خان صفدر جنگ وزیر احمد شاه بادشاه گذارشته و خربسته بنیاد آمده بلکه بقاخر امید او نزود
مادر مذکور بوده بخود سری خویش و بر غوای عاقبت محمود استادنا محسود خود کارهای ناشایسته در بر
مذاختن سلسله نشان تمویبه و برهمنی کارهای صفدر جنگ مذکور و غیره که عمل آن در و مشرد حاد را اثر الامر اسطور
ست محمد اچندی پیش سو حمل جات و بعد از آن در بند سورت و من بعد بزیارت حسین شریفین فرست
بدراجعت در کالیپ جاگیر خود بریده خست هستی برست از سپهر لشیر الملک در جاگیر خود بوده رحلت
نمود و علی جاه و قطب الملک و حمید الدوله و حمید الدوله و امه و والده خود عمده النساء بیگم در پیشگاه حضرت
نفراناب و حمید را آباد آمده بفرغنت گذرانیدند و جاگیر سیر حال سرفراز بودند و در گذشتند درین زمان
پسران ایشان که جاگیر موروثی سرفراز بودند آن هم قضا نمودند یکی از سایر ایشان بجایگیر لضعفی حاضر در بار
است و از فرزندان حمید الدوله و حمید الدوله بجایگیر موروثی حاضر در بار جهاندار اند گویند غازی الدین
خان فیروز جنگ ثانی غازی الدینخان حال عماد الملک سپهر خود را هشت ساله برای تربیت و حفاظت او نزد
ابو المنصور خان بهادر صفدر جنگ زیر گذارشته هازم دکن گردید و او در آغوش شفقت میگرد و روز عماد الملک
بان صفدر جنگ التماس نمود که مرا هم همراه خود بدربار برده بارگاه سلطانی بنمایند او جوان بدو که ای فرزند شما
بفضل قابل دربار سبب خورش نشده اند انشاء الله تعالی بمقتضای وقت البته خواهم برده هرگاه این را بشنود

تکرار

بتکرار گذشت روزی زوجه صفدر جنگ که بسیار محبت با او داشت سفارش نمود که اگر یکبارش بد بر سلطان
 برسد و خاطر و اریش نماید قیامت ز میبارد و صفدر جنگ همراه خود برده و تقید تمام کرد که اگر پادشاه از شما چیزی
 استفسار نماید شما در جواب بگفتند ما من موافق طبع پادشاه بعرض رسانم خود بخود جواب معروض ندارند
 چون صفدر جنگ با عمادالملک حاضر در بار شده بجای خود است و احمد شاه پادشاه پیش از حاضر شدنش از حاضران
 در بار پرسیده بود که این را لفظ هندی که مشهورتر از معانی هر لفظ معلوم نمیشوند بعرض رسانند یکی پوت
 و دیگری پوت سیدی پوت امیران در بار خیال اینکه چنین معنی بعرض سلطان رسانند که مطبوع طبع خاقانی
 باشد در تامل افتادند چون صفدر جنگ نیز حاضر شد پادشاه خود متوجّه شده از مشارالیه هم همین سوال معانی
 مسؤل نمود صفدر جنگ نیز همین خیال در فکر و تامل سرفرو برد هر گاه عرض بطول کشید عمادالملک دفعه
 بیعت صفدر جنگ را بر طاق لبان گذاشته عرض کرد که اگر بخانه از حکم شود مسالی بر لفظ مسؤل بقدر حوصله
 خویش بعرض تقدیر رساند پادشاه با استعجاب و تعجب و آرمه فرمود که عرض نماید هر چند صفدر جنگ با ما اشاره منع نمود
 خیالش کرده عرض کرد که خداوند نعمت سلامت لفظ اول که پوت است معنی این لفظ ذات هایون سلطانی پرورد
 مرث است که خود پادشاه و آبا و اجداد مبارک جناب که پادشاهان عالی درجات بودند و معنی لفظ پوت
 ذات عمومی بزرگوار غلام است یعنی صفدر جنگ بهادر که از آبا و اجداد ایشان به پیش در سلطنت وزیر شده
 اند و ایشان خود بیک سپه و قبیله وارد هند گشته سعی تدبیر و تقدیر خویش بخدمت جلیل القدر وزارت پادشاه
 هند وستان که بر تمامی پادشاهان روی زمین فخر دارد سرفراز گردیده اند و معنی لفظ پوت ناز و است که آبا
 و اجداد غلام هر خانزادان سرکار بخدمت وزارت سرفراز بودند و غلام با و صغیر که لیاقت خدمت موردی
 خود هم دارد از میراث خویش محروم در دست ایشان گرفتار است کسی عرض حال غلام بجنوبی رساند پادشاه متعجب
 متعجب شده فرمود که صفدر جنگ این خانزاد صورتی است تا حال شما بحال این پرده خسته حالانابه دولت
 این را تربیت خواهم کرد همراه خود اندرون محل برود چند روز عمادالملک صفدر جنگ را از میان بر آورد

خوب وزارت رسید چنانچه مشهور است شعر طبع زاد آصف جنگ دلیل این معنی زبان زد خاص و عام است و پس
شعر رفته رفته اشک چشم در گلو زنجیر شد و طفل وانگی با آخر گریبان گیر شد

ذکر چارباش آری امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابت جنگ

او بیومی فرزند نواب مخمر تآب است بعد از قتل مظفر جنگ هدایت محی الدین خان بسی رگناتند اس پابرسیرد
نهاد و نامبرده را کیل مطلق نمود و با انصاری فرانسس مصالحت کرده روانه حیدرآباد گشت و از پیشگاه
احمد شاه بادشاه ب خطاب آصف الدوله امیر الممالک مظفر جنگ سربا مات اندوخت پس از آن باورنگ آباد
متوجه شده ایام برشکال گذرانید از دهم ذی الحجه سنه یکیزار و یک صد و شصت و چهار هجری باراده تنبیه
بالاجی را و بهرگز رسیده متوجه پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار و از دهم محرم سنه یکیزار و یکصد و شصت
و پنج هجری بمقابل بروخت از آشکاری فرانسس فرار اختیار نمود و از شجون شب خوف بالاجی را و بر سپ
بی زین در چین پرستش اصنام را گردانید و طلا و نقره بتان دست خویش لشکریان اسباب شد و او متوجه
حیدرآباد گشت در نواح بهالی رگناتند اس نقتنه مفسد آن گشته شد و کین الدوله سید لشکر خان دیوانی
سرکار را مور گردید و هو لکر کند ملک خانیس از غازی الی بخان بهادر فیروز جنگ بوقت آمدنش از ورهلی
بدین برآخذ ملک دکن و حکومت آنجا گرفت و بود از امیر الممالک نیز گرفت چهار دهم صفر سنه یکیزار و یکصد و شصت
و هفت هجری دیوانی سرکار مصصام الدوله شاه نواز خان تفویض یافت در آن ایام صوبه بڑا بکار پرورازان
نواب خطاب میر نظام علیخان بهادر تعلق گرفت و خود مدولت رونق بخش آن نواح شد و میر محمد شریف
خان بهادر شجاع الملک بسالت جنگ امیر الامرار و انبیا پور گردید ششم ذیقعد سنه یکیزار و یکصد و هفتاد
هجری دیوانی سرکار با امیر الامر اشجاع الملک که از تعلقه خود محصور آمده بود و فریاد یافت و مصصام الدوله تعلقه
دولت آباد کناره کشید پس از آن که نواب خطاب از بڑا پیش امیر الممالک رسید مصصام الدوله را با سالت

نه مرز خراب صی در و لطف خورشید ز شکار بادشاه بادشاه بنده از گریزید و خطایب امیر الممالک و میر محمد خان بهادر سید محمد خان بهادر صلابت جنگ

از قلع و دولت آباد طلب حضور فرمود و درین اثنا رسواس را و سپه را و بالاجی مرطبه بجوالی شهر رسیده غبار نشوین
 برنگینت امیر الممالک بتنبیه او برآمده تا سند کپی رفت و راجه را مچند لمحن لشکر گشت بعد از صلح عمده الممالک مو
 بوسی حمید جنگ صاحب اختیار او و جگر طفر پیکر سویتیه مراجعت او رنگ آباد شد چون نواب مستطاب حمید
 جنگ را گشته غزیت برهان پور فرمود و مصام الدوله الفزاری بدرجه شهادت رسانیدند امیر الممالک عسازم
 حمید را باو شد پس نواب مستطاب از براط رسیده بعد از مدتی زمام مملکت بقبضه اوقات خود در آورده و چهارم
 ذی الحجرت کثیرار و یکصد و هفتاد و هجده نواب مستطاب با امیر الممالک داخل قلعه میدیشدند و در آن ایام
 فرمان صوبه داری و کن از پیشگاه احمد شاه بنام نامی نواب مستطاب و رود فرمود امیر الممالک را بسبب کرات
 مخالف ریاست کج غزلت جاو ادند بعد یکسال و سه ماه هشتم ماه بیع الاول سنه کثیرار و یکصد و هفتاد و هجده
 هجده حراج زندگانیش از صخر فنا خاموش گردید قبر او در جوار شریف شیخ المشایخ شیخ ملتانی صاحب
 قدس سره است تاریخ فوتش سید استیاز خان فرکانه امیر الممالک بخت شده بدینگونه نواب امیر الممالک
 آصف الدوله صلابت جنگ بهادری در عهد فرمانفرمای خویش روزی بوقت دوپهر روز و نیم تنهای خلوت
 مبارک آرام میگردد و فرارش بالای پامشت میزد و دید که خراطیخت بدنی اش شرفیبا دار و آهسته و است خود
 دراز کرده اش شرفیبا بر آورده گرفت بعد دو سه گری نواب موصوف چون بر پهلوی دیگر گشت خراطی و دیگر نیز
 بنظرش درآمد خواست که از آن هم اشرفیبا بر آرد و نواب مجبور دست رسانیدنش بخراطی و دیگر شرفیبا خود نه کشاده
 فرمود و آنچه که شمای اول گرفته اید برای شما بس و این حق دیگر است و دیگر حرفی بر زبان نه آورده این نقل را بعضی
 نسبت بر نواب مغفرتاب میکنند بر تقدیر متاع نیک از هر دو کانه باشد با خلاصه ازین نقل ترجمه خاندان
 عالیشان آصفیه بیان کردند است و بس که بفضل الهی تالی الان روز بروز درین خاندان زیاده تر است
 علی الخصوص در مزاج مقدس معلمای حضور پر نور بندگانی متعالی مد ظله العالی که الله تقدس و تعالی هزار
 سال بر ما خاندان سلامت دارد و ترجمه شرفیبا ختم است که آینه بجز نام پال الهی دیگر نیست

ذکر سلطنت آرای نواب مستطاب خوشیدرکاب فلک انستاب اعمی حضرت غفران نظام الدوله

نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر و اصفا ثانی نورشده مرقدہ بنورہ

آنجناب چارنی خلف الصدوق نواب مستطاب است ذات والا ایضاً لغروب عقل و مسای فکار و ذهن مستقیم و طبع
 سلیه و علوه مهت که از زبانه شان اولی العزم فالق بر عظیم الخلق کم غصه در سنه یکینار و یکصد و چهل و سه هجری
 بقول خواجه شرم خان صاحب سوانح دکن پالعه در وجود نهاده از بدو حال زمین و دین تمام سالی آنجناب
 میر نظام علیخان بهادر است و بقول شاه تجلی علی صاحب نیک آصفیه حقیقتاً الدین احمد که هم نام و هم تاریخ
 تولد آنجناب باشد نواب مستطاب بفرست رسا و بحق او از شادت و علوه فطرت کلمات شیعانه می فرمود
 و درین حیات پدر و الاخذ بقطاب است جنگ نامور شده نوبی با تانیته نجیب الدوله شیخ علیخان تباریب
 مرتبه تعیین شد و در عمل امیر الممالک صلابت جنگ بصوباری بزاز الوای کامرانی برافراشت و پس از آن با فوج
 شایسته از بزاز پیش امیر الممالک صلابت جنگ و نوب افندی خسته بنیاد کردید پس از جنگ مرطبه و بلخو شدن مو
 بوی فرنگی چون حیدر جنگ بسبب اقمه انصاری بخیالات فاسده در صدر و شکست دولت خدا و نواب گردید
 و ابراهیم خان کاروی و دیگر سران لشکر با بخود ساخته اسبابک و فاقه موسی بوسی کشته و پشت آگ پیوسته نخواه
 سپاه سرکار خزانه بود، خسته باعث قید معصم ال و شاه نواز خان شد و حیدر جنگ خواست که نواب
 مستطاب را منورانه بصوبه حیدر آباد روانه کرده بدل حمی تمام میدان تماشاست و پازند درین فکر سیوم
 رمضان المبارک سنه یکینار و یکصد و هشتاد و یک هجری بجنوب نواب مستطاب از دست رفیقان با اخلاص مسروی
 خان و غلام سیدخان و راجه و مل دوس و زبردست خان و شورش جنگ و میر احمد علیخان و غیره کشته شد
 برنج و وقوع این واقعه آشوب استخیز برخواست نواب مستطاب تمانه بر اسپ یعنی نوزد سوار شده با معرود
 مذکور از لشکر برآده حافظاً حقیقه به دارالامن سلامت در لالت فرمود حیات خان نامی مرد کمال العقل

تاریخ گلزار آصفیه
 در بیان حیات و وفات
 آنجناب و در بیان
 جنگ مرطبه و بلخو
 و در بیان وفات
 آنجناب و در بیان
 حیات آنجناب